

#### ■ سمانه صادقی

سیره و رهبر شهید انقلاب اسلامی از جنبه‌های گوناگون در خور بازشناسی و بررسی است؛ امری که بی‌تردید یکی از ضرورت‌های تدوین تاریخ انقلاب اسلامی قلمداد می‌شود. در این میان، جنبه معنوی و عرفانی شخصیت آن بزرگ، کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ امری که وی در همه ادوار حیات و به ویژه در مقطع پیشسویایی انقلاب اسلامی، جریان مقاومت منطقه و جهان اسلام، فراوان از آن بهره برد. در گفت‌وشنود پی آمده حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی جاودان از اساتید اخلاق مشهور تهران، در باب این خصیصه امام شهید سخن گفته است؛ امید آنکه علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

در این گفت‌وشنود، درصددیم تا به سلوک عرفانی حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای رهبر شهید انقلاب اسلامی (قدس سره)، بپردازیم و از محضر شما این پرسش را مطرح کنیم که شخصیتی مانند ایشان چگونه توانست چنین مراتبی از رشد و ارتقای عرفانی را طی کند که در سنن ۸۶ سالگی، این مرگ عزتمندان را همراه با اعضای خانواده و نزدیکان از آن خویش سازد؟ اساساً چطور می‌توان به سان آن بزرگوار به چنین جایگاهی رسید؟

برای پاسخ به این پرسش باید به کلام خدا رجوع کنیم. قرآن در سوره احزاب، آیه ۷۰ می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا.» تأکید اول آیه بر تقواست. می‌فرماید در مرتبه اول تقوا داشته باشید و در مرتبه بعد سخن به صواب بگویید. «سدید» یعنی «صواب». اینکه می‌فرماید سخن به صواب بگویید، ممکن است مراد همان درست سخن گفتن باشد، یا ممکن است به معنای درست رفتار و عمل کردن باشد. عمل صواب، عملی است که انسان بتواند در پیشگاه پروردگار پاداشی عقلمانی و کافی برای آن داشته باشد، یعنی اگر از او پرسیدند چرا فلان غذا را خوردی، برایش دلیل کافی و قابل قبول بیاورد. یا اگر فرضاً پرسیدند چرا فلان ازدواج را کردی، دلیل عقلانی ارائه ای دهد که طرف مقابل را قانع می‌کند. به‌ چنین عملی که بیان دلیل انجامش، سؤال کننده را قانع کند، «عمل صواب» گفته می‌شود.

به عنوان معتزضه، چگونه می‌توان برنام‌های عادی زندگی را به «عمل صواب» تبدیل کرد؟ همان‌ که مدنظر قرآن در آیه مورد اشاره شماست؟

طبیعتاً ما در زندگی دنیایی خود، اعمالی را انجام می‌دهیم. در شروع هر روز، ابتدا از خواب برمی‌خیزیم؛ عملی که بسیار عادی و طبیعی است، اما در روز قیامت از من سؤال می‌کنند برای چه کاری از خواب برخاستی؟ می‌گویم اولاً برای ادای نماز. این جواب کافی است؛ چون نماز واجب و بیدارشدن برای آن عبادت است. می‌پرسند بعد از آن چه کار کردی؟ می‌گویم تعقیبات خواندم (تعقیبات نماز صبح جزو مستحبات مؤکد است)، پس جواب کافی است. بعدش برای امام‌زمان (عج) دعا می‌کنم، این پاسخ هم مقبول است، چون وظیفه دارم برای امام زمانم دعا کنم. بعد می‌روم صبحانه می‌خورم. اگر در پاسخ به این پرسش که چرا صبحانه خوردی، فقط بگویم گرسنه بودم، کافی نیست. باید یک دلیل مرتبط به وظایف ایمانی و بندگی خود بیاورم. طبیعی است که هر کس در این عالم گرسنه باشد، چیزی می‌خورد. بچه که هم گرسنه می‌شود و می‌رود یک ماهی از حوض می‌گیرد و می‌خورد و مسیر می‌شود، اما این جواب مناسب یوم‌الحساب یک انسان نیست؛ ما در آن روز نمی‌توانیم بگوییم چون گرسنه بودیم، صبحانه خوردیم، باید بگوییم که ما در طول روز، امام‌زمان(عج) از درس خواندن، تدریس، کسب حلال و... داشتیم که وظیفه داشتیم آنها را انجام دهیم. این امر نیاز به قدرت بدنی دارد. بنابراین اگر این صبحانه را به نیت کسب نیرو برای انجام وظایف ایمانی و شرعی تناول کرده باشی، ساخت درست و قابل پذیرش می‌شود. می‌گوی من صبحانه خوردم تا برای انجام وظایف و مأموریت‌هایم تجدید کار کرده باشم. این عمل مسئله دربار تمام ابعاد زندگی انسان صدق می‌کند. شما اگر برای اداره زندگی‌ات کار می‌کنی، آن کار وظیفه توست. اگر مثلاً استاد هستی و به شاگردانت درس می‌دهی، باید حساب شده درس بدهی و درباره آن به اندازه کافی مطالعه کرده باشی و آن را با دقت به شاگردانت منتقل کنی. شما می‌گویند بعد از پایان کسب‌و کار از محل کارم خارج می‌شوم و به خان‌ام برمی‌گردم که به همسر و فرزندانم رسیدگی کنم. این هم یک وظیفه است و می‌شود برایش نیت صواب داشت. پس از ایسن‌ منظر، همه‌ امور این چنینی وظیفه است و می‌توان این پاسخ درست را در محضر پروردگار عرضه کرد که خدایا صبحانه خوردم تا بتوانم وظایفم روزم‌رام که در پس دادن است یا کار کردن به‌دستی انجام بدهم و به همین ترتیب، برای همه اعمال روزت باید جواب درست داشته باشی. البته جواب درست، ریشه در عمل درست یا به تعبیر قرآن عمل سدید دارد. همانطور که اشاره کردم، سدید یعنی کار درست. کار درست، عملی است که شما بتوانید در پیشگاه پروردگار، برای انجام آن پاسخ قابل قبولی داشته باشید. اینکه من صرفاً بگویم می‌خواهم پول به دست بیاورم یا می‌خواهم نام و نشان داشته باشم، کافی نیست، مگر اینکه بتوانی غایتی فراتر از غریزه و در راستای انجام وظایف عقلی و شرعی برای آن ذکر کنی، آنگاه است که عمل شما مقبول، صواب و بلکه راه نجات است.

به نظر من، حضرت آقای شهید ما (ر ضوان الله تعالی علیه) نیز چنین بود. ایشان بر حلال و حرام



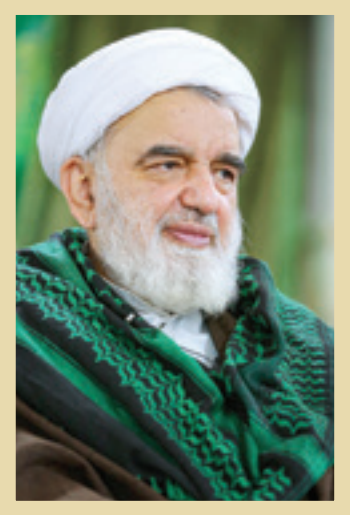
«جستارهایی در سلوک عرفانی رهبر شهید انقلاب اسلامی»

در گفت‌وشنود با آیت‌الله محمدعلی جاودان

# جفای مخالفان مکانت معنوی او را ارتقا می‌داد

**مصدق ورود رهبر شهید به «جمع**

**صالحین» را در چه رویدادی می‌بینید؟**
بی‌بینید، «جمع صالحین» عده‌ای هستند که آنها را خود خدا اداره و مدیریت می‌کند. در نظام تربیتی الهی، چهار گروه «نبیین، صدیقین، شهدا و صالحین»، کسانی هستند که تحت ولایت مستقیم خداوند قرار دارند؛ «الله وَلِیُّ الَّذِينَ آمَنُوا.» خدا همه امور زندگی این بندگان را –از سیاست و مدیریت جامعه گرفته تا همسراری و تربیت فرزند – خودش اداره می‌کند و به سبب همین حضور خدا نتیجه همه این امور برای انسان ختم به خیر می‌شود. عمدتاً عالیه انسان عاقبت بخیر می‌شوند، همسر و فرزندانش برای او به اسباب نیکی می‌شوند و مواردی از این قبیل. حضرت آقائیز در زمره همین



## «

حضرت آقا کتاب بسیار مفیدی به زبان عربی دارند، تحت عنوان «إِنِّ مع الصَّبْرِ نصرًا». این اثر با نام «خون دلی که لعل شد»، به زبان فارسی ترجمه شد و به چاپ‌های فراوان نیز رسید. کتاب نخست در لبنان چاپ شد و شهید سید حسن نصرالله بر مطالعه آن تأکید زیادی داشت.

رهبر شهید در این کتاب، به شرح خاطرات خود پرداخته و در آن نکات بسیار مهم و قابل توجهی را بیان کرده‌اند. من به جوانان توصیه می‌کنم که حتماً این کتاب را مطالعه کنند

## خارج

سرویس تاریخ ۶۰۰۶۰۲۳۰۸۸۵



نوعی، در اوایل جوانی‌ام گناهانی مرتکب شده باشم، اما پس از اینکه فهمیدم اینها گناه است و نباید انجام می‌دادم، به تدریج سعی می‌کنم آنها را کنار بگذارم. گناهان کم‌کم از زندگی من بیرون می‌روند، هرچند که ممکن است مثلاً گاهی غیبتی یا نگاه بدی بکنم یا لفظ بدی به کار ببرم، ولی چون در مسیر درستی هستم، دوباره توبه می‌کنم و گناهانم را جبران کنم و تبدیل به کسی شوم که کردار سدید دارد و نهایتاً به زمره صالحین وارد می‌شود؛ لَنُدْخَلْنَهُمْ فِی الصَّالِحِین. خداوند می‌فرماید ما اینها را به جمع راستگویان، صالحان، پاکیزه‌گان، خدمت‌کنندگان به مردم وارد می‌کنیم. واقعاً خوش به حال کسی که وارد این جمع می‌شود. مُردَن چنین کسانی، به واقع سعادت بزرگی است؛ نعمتی که نصیب رهبر شهید شد.

یکی از خصوصیات بارز امام شهید انقلاب اسلامی، صبر در برابر ناملایمات و جفایی بود که به‌خصوص در دوران رهبری در حق ایشان صورت گرفت. برای بسیاری، حتی نیروهای انقلابی جامعه نیز جای تعجب بود که ایشان چگونه می‌توانند در یرین استقامت بی‌انصافی را نابدیده بگیرد و با همه مانند یک پدر رفتار کند؟ به نظر شما این سعه‌صدر و بزرگی روح، معلول چه چیز بود؟

ایشان از زمان قدیم که تنها یک روحانی اندیشمند و مجاهد بود، هم دشمن داشت، اما از روزی که نماینده مجلس و بعد رئیس‌جمهور و سپس رهبر شد، برایش از در و دیوار دشمن می‌بارید؛ یکی از رفقا می‌گفت در دهه نخست رهبری‌شان، خواب دیدم که ایشان در آب دریاست. من و یک آقایی که ایشان را نمی‌دیدم، از دو طرف زیر بغل ایشان را گرفته بودیم و از در و دیوار از تمام گوشه‌ها، به سوی ایشان سنگ می‌آمد؛ ادر واقع، این خواب نمادی از شرایط سخت و حساس ایشان بود. در آن زمان شاهد بودیم که [تمام روزنامه‌های کشور، درباره ایشان به کنایه یا حتی به تخریب، به‌شدت بدگویی می‌کردند؛ نمونه‌های دیگرش هم به وضوح دیده می‌شد. دیدید که به مرحوم آقای مصباح، چقدر ناسزا و درشت می‌گفتند. البته این خیلی خوب است! چون کسی که بدگویی شما را می‌کند، در واقع مار در برای شما ثواب جور می‌کند یا گناهاتان را پاک می‌سازد؛ بدون اینکه شما به خودتان از زحمتی داده باشید. این فرصت، بسیار خوب و مغتنم است. وقتی گناهان انسان پاک شد، بدی‌های اخلاقی‌اش با فحش‌هایی که مردم به او می‌دهند، ذره‌ذره از بین می‌رود و کار به به جایی می‌رسد که کاملاً خالص و پاک می‌شود. با این نگاه، کسی که اخلاش خوب شده، همین الان هم در بهشت است، «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ» کسانی که ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند یا اعمالشان را درست کرده باشند، در زمره صالحین هستند.

می‌توانید به نمونه‌ای از سعه‌صدر رهبر شهید نسبت به اینگونه بی‌اخلاقی‌ها اشاره‌ای کنید؟

مرحوم آقای سیدعلی اکبر پرورش وزیر وقت آموزش و پرورش – که آنسانی بسیار متدین و انقلابی بود- نقل می‌کرد که یک روز مهمان حضرت آقا بوده است. آقا برای ایشان نقل کرده بودند: «یکی از دوستان قدیمی من، وقت ملاقات خواست و من هم موافقت کردم. پیش من آمد و از وقتی که نشستم، نزدیک به نیم ساعت تمام به من فحش داد؛ او رفیق من بود، آن هم یک رفیق قدیمی ۵۰ساله! اما مدام ناسزا می‌گفت...» کسی که می‌تواند در برابر نیم ساعت فحش استقامت کند، دهان طرف مقابل را نبندد و اوقات تلخی نشان ندهد، مقام اخلاقی والایی را کسب کرده است. در رفتار سایر عباد صالح خود، سابقه دارد.

مرحوم آقای سیدعلی اکبر ابوترابی، از اولایی اوست که به وطن بازگشته بود – با پسر تقریباً ۲۵ساله‌ای روبرو شده بود که پدر و مادرش را از خودشان رانده بودند. پدر و مادر به او وحش بودند، اصلاً دیگر نمی‌خواهد به‌ خانه بیایی، برو گمشو! این جوان رانده شده بود و هیچ راه دیگری برای تأمین معاش خود نداشت. ما همین سبب، آقای ابوترابی او را به خانه خودش آورد، پرورشش داد، برایش خانه و ماشین گرفت، برایش وسایل ازدواج فراهم کرد. با این همه شب عقدکنان دید که داماد نیست! آقای ابوترابی به‌سرعت سوار اتومبیل خود شد، خود را به خانه این جوان رساند و در زد. او جلوی در آمد. آقای ابوترابی با نگرانی پرسیدند که چه می‌کند؟ چرا نیامدی؟ همه منتظر تو هستند.

آن جوان شروع کرده بود به فحش دادن، آن هم فحش‌های بسیار زشت؛ نیم ساعت تمام داشت فحش می‌داد! آخرسر خودش خسته شد، اما از آن سید بزرگوار هیچ نگفت؛ این خیلی مهم است که کسی نیم‌ساعت فحش بشنود، اما تحمل کند و تازه طرف مقابلش را به میخشد و باز با او مهربان باشد و خوب رفتار کند. آقای ابوترابی او را سوار ماشین کرد و به مجلس عقدکنانش برد. اینها قضایایی شبیه به یک معجزه است؛ شخصیت‌هایی نظیر حضرت آقا یا آقای ابوترابی امامزاده نبودند، حتی می‌توان گفت که در آغاز آدم‌های معمولی بودند، اما به مرور خود را ساختند و در نهایت معجزه

## جوان

می‌کردند؛ معجزه اخلاقی. اگر انسان در زمره «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخَلْنَهُمْ فِی الصَّالِحِینَ» قرار بگیرد، مثل حضرت آقا و آقای ابوترابی می‌شود که می‌تواند نیم ساعت فحش و ناسزای زشت را تحمل کند و هیچ نکود و خلاقی از او سر نزنند؛ بی‌تردید حضرت آقا در زمره صالحینی بود که قرآن آنها را به بزرگی ستوده است. حال که سخن از آقای ابوترابی به میان آمد، بهتر است که این نکته را هم ناگفته نگذارم؛ چون اثر تربیتی دارد. یک بار چند نفر از اسرا، با مشارکت هم کاری انجام داده بودند که بعضی‌ها می‌خواستند اعدامشان کنند؛ آقای ابوترابی به بعضی‌ها گفته بود اینها را اعدام نکنید؛ هر کاری که می‌خواهید بکنید، با من بکنید! گفته بودند می‌خواهیم سه تا میخ بر سر شما فرو کنیم! ایشان بی‌هیچ مقاومت یا ترسی نشسته بود و آن مأمور بعضی، میخ و چکش را آورده تا سه تا میخ را در سر ایشان فرو کند؛ اینها برای ما قابل درک نیست؛ واقعاً نمی‌توانیم بفهمیم که این مرد چه استقامتی داشته است! بعد است که حتی بعدها به آن اسرا که خلاف کرده بودند، حرفی زده و به روی‌شان آورده باشد؛ بهشت حضرت آقا و کسانی که خصالی مانند ایشان داشته باشند، بهشت عجیب و غریبی است، از جنس دسترسی به سبب و گلابی و انگور نیست، بلکه حضور در مجاورت و نزد خداست؛ رضوان الله علیهما.

رهبر شهید در واپسین سخنرانی خود در ۲۸ دی ۱۴۰۴ – که به نوعی در حکم وصیتنامه سیاسی ایشان نیز بود – از زبان حضرت اباعبدالله الحسین(ع) و درخصوص عدم بیعت با سرمداران متفرعن امر بسکا فرمودند: «مثلی لا یبایع مثل یزید؛ کسی مثل من با کسی مثل یزید بیعت نمی‌کند»؛ جمله‌ای که پس از آن بر سر زبان‌ها افتاد و تبدیل به مهم‌ترین گفته رهبر شهید انقلاب در سال ۱۴۰۴؛ نگاه مردم‌مدد، ارزشیابی شما در این باره چیست؟

این آزادیگی و شجاعت، محصول یک تربیت الهی است. کسی که تربیت‌یافته مکتب الهی و مدرسه حضرت سیدالشهدا(ع) است، همه چیزش را بر محور رضایت خدا قرار می‌دهد، نه مصلحت‌های دنیایی و مادی. حضرت قاسم(ع)، ۱۳ سال بیشتر نداشت که به میدان رفت. این نوجوان ۱۳ ساله چه رشدی کرده بود که به حضرت اباعبدالله(ع) عرضه کرد شهادت در راه شما برای من شیرین‌تر از عسل است؟ این تورسته چه شجاعتی داشت که آنگونه به میدان رفت و بعد هم با واصفی که در مقاتل نوشته‌اند، آنقدر اسب‌ها را بر بدنتش تازاندند که بدن مبارکش زیر سم آنها قد کشید؟ عبدالله‌بن حسن(ع) چگونه بود؟ در میان بزرگان سپاه اباعبدالله الحسین(ع)، ابوالفضل العباس(ع) چطور بود؟ همه این شهدا با این وصف از ایستادگی در برابر جبهه باطل، از کربلا تا امروز تحت تربیت الهی بوده‌اند و رهبر شهید مانیز در این زمره به شمار می‌رفت.

از دیدگاه شما، مختصات سلوک معنوی امام شهید کدام است؟

ایشان طبق دستور استاد عمل می‌کرد، دو یا سه ساعت، بیداری سحر و تهجد داشت. واقعاً ایشان در چه هنگامی استراحت می‌کرده که در آن وقت از شب دوباره بیدار شود؟ در ایام تابستان، اذان صبح ساعت ۳ بامداد است. سه ساعت مانده به اذان صبح در تابستان، یعنی ساعت ۱۲ شب؛ ایشان چه ساعتی از شب می‌توانسته بخوابد که بتواند سحر بلند شود و این سه ساعت را به عبادت بگذراند و قرآن بخواند؟! ایشان قرآن را تلاوت می‌کرد؛ وَ تَزِلُّ الْفَرَّانَ تَزِيلًا (سوره مزمل، بخشی انتهایی آیه ۳)؛ تلاوت قرآن، یعنی آن را با طمأنینه و با لحن خواندن. اینگونه قرآن خواندن، حداقل یک ساعت زمان می‌برد. قطعه هر کس که یک ساعت قرآن بخواند، نمازش هم نماز خوب و باکیفیتی خواهد بود و بعد، روزش هم روز خوبی است. رشد می‌کند و تحت تربیت الهی قرار می‌گیرد. بر همین اساس، بنده می‌توانم بگویم که آقا از زندگی خود راضی بوده است. در حال حاضر، کمتر کسی را می‌توانیم ببینم که از زندگی روزمره خودش راضی باشد؛ حداقل من یکی که نیستم! باید از خود خدا خواست که به ما رحم و رحمت کند تا به جایی برسیم که زندگی‌مان مورد پسند او قرار گیرد و راضی به رضایش باشیم و از عمق جان به محضرش عرضه بداریم؛ خدایا! چون تو راضی هستی، ما هم راضی هستیم. خوشبختانه رهبر شهید به این مقام و مکانت نائل شدند.

در پایان اگر برای آشنایی مخاطبان به ویژه جوانان با حیات و سیره رهبر شهید توصیه‌ای دارید، بیان کنید؟

حضرت آقا کتاب بسیار خوبی به زبان عربی دارند، تحت عنوان «إِنِّ مع الصَّبْرِ نصرًا». این اثر با نام «خون دلی که لعل شد»، به زبان فارسی ترجمه شده و به چاپ‌های فراوان نیز رسیده است. کتاب نخست در لبنان چاپ شد و شهید سیدحسن نصرالله بر خواندن آن از سوی مردم تأکید داشت. رهبر شهید در بخشی از این کتاب، بر شرایط خاطرات دوران جوانی و نوجوانی خود پرداخته‌اند. البته فصول دیگر زندگی ایشان نیز حاوی نکات بسیار مهم و قابل توجهی است. من به جوانان توصیه می‌کنم که حتماً این کتاب و به خصوص بخش‌هایی که بدان اشاره شد را مطالعه کنند.